

اقتراح بی‌تی از دیوان حافظ

دکتر ناصر علیزاده

دانشیار دانشگاه شهید مدنی

مهدی رمضانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

از پرسامدترین موضوعات مطرح در دیوان حافظ، تقابل برخی عناوین و اصطلاحات و شخصیت‌ها است که حافظ به روش‌های گوناگون با آن‌ها مضمون‌آفرینی می‌کند. او در این مسیر، از تأمل برانگیزترین بازی، یعنی شطرنج نیز برای تبیین چنین تقابل‌هایی، بهره می‌برد. یکی از ابیات درخور تأمل از این دست، بیت «تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند / عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست»، است.

با نگاهی مختصر به شرح‌های دیوان حافظ روشن می‌شود که «هر کسی از ظن خود» درباره این بیت بحث‌برانگیز اظهار نظر کرده است و اغلب حافظ‌پژوهان، بیت را از منظر بازی شطرنج و موقعیت مهره‌های آن مورد مذاقه قرار نداده‌اند. این مقاله نخست، در پی اثبات این موضوع است که اراده ذهنی خواجه از ایراد «رخ» و «بیدقی» با توجه به ایهام تناسب و استخدام در واژه «شاه»، همان «زاهد» و «سالک» است. در مرحله بعد نیز بررسی شرح‌های معتبر درباره بیت مطمح نظر خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: حافظ، مضمون‌آفرینی، شطرنج.

مقدمه

از پربسامدترین موضوع‌های مطرح در دیوان حافظ، به تقابل برخی عناوین و اصطلاحات اشاره می‌شود؛ برای مثال: رند، عاشق، نظرباز، میخانه، پیرمغان، خمّار، ترسابچه، مغ‌بچه و ... برخلاف عرف جامعه، سیمایی محبوب و در مقابل آن، زاهد، عابد، صوفی، قاضی، محتسب، وعظ، خرقه، تسبیح، صومعه، مسجد، دلق و ... سیمایی منفور دارند. «برداشت کم و بیش همگانی از این خرده‌گیری‌ها و تاخت‌ها این است که چون صوفیان و زاهدان در کار خود ریا می‌کنند و پارسای راستین نیستند، حافظ بر ایشان می‌تازد. دلیل آن را نیز رونق دستگاه خانقاه‌ها و گرمی بازار زاهدان در دوران حافظ و فساد می‌دانند که در میان ایشان بوده است» (آشوری، ۱۳۷۹: ۲۷۷). حافظ، در جای جای دیوان، با اشاره دائمی به ماجرای ازلی، بسیار ظریف و با رنگ مایه‌های گوناگون به این تقابل‌ها پرداخته است. یکی از این نمونه‌ها، استفاده از بازی شطرنج برای مضمون‌آفرینی است که در آن حافظ با تحریر معجزه‌آسای کارگاه خیال، قدرت شاعری خود را به رخ کشیده است. با توجه به این موضوع که انتقال ارزش‌های احساسی، عاطفی و خیال‌انگیزی شعر خواجه، از طریق صرف شرح و تبیین بسیار مشکل است، برآن شدیم با کمک سابقه ذهنی حافظ پژوهان، ابتدا به تحلیل بیت از دیدگاه بازی شطرنج بپردازیم و سپس آن را با جهان بینی حافظ مطابقت دهیم.

در تلاش برای پی‌گیری پیشینه این جستار، چندین مقاله درباره بازی شطرنج، مانند: «پیشینه تاریخی شطرنج» (مجید یکتایی، ۱۳۴۷)، «شطرنج در گستره ادب فارسی» (سعید رضا بیات، ۱۳۷۰)، «ریشه‌شناسی اصطلاحات شطرنج» (مصطفی ذاکری، ۱۳۸۱)، «گزارشی درباره شطرنج» (پرویز اذکایی، ۱۳۸۴)، «شطرنج به روایت شاهنامه» (نصرت صفی‌نیا، ۱۳۸۶) و کتاب «شطرنج از دیدگاه تاریخ و ادبیات» (عزیز نقدی‌وند، ۱۳۸۲) و همچنین چند کتاب مرتبط از قبیل «نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون» (آملی شمس‌الدین، ۱۳۸۱) «راحة‌الصدور وآیة-السرور» (راوندی، ۱۳۶۴) پژوهش تألیفی دیگری انجام نگرفته است. با توجه به این‌که، موضوع این پژوهش ایجاد ارتباط بین دو مقوله کاملاً متفاوت است، سعی شده از منابع معتبر و مقبول استفاده شود و در نهایت با کنار هم نهادن یافته‌ها از دو حوزه متفاوت، نتیجه‌ای شایسته حاصل شود.

شطرنج (Shatranj / Chess)

شطرنج، از جمله بازی‌های بسیار قدیمی است که هر کس دربارهٔ معنی آن نظر خاصّ و متفاوتی دارد؛ «شترنگ از ریشهٔ چترنگ پهلوی است که اصل آن از "چاتورانگا" دارای چهار لبه یا چهار حد شامل چهار جزء؛ فیل، رخ، اسب و پیاده» (خلف تبریزی، ۱۳۶۲، ذیل واژه)، «"چتر" به معنی عدد چهار و "انگ" به معنی عضو و به مجاز به معنی رکن است؛ یعنی فوجی را گویند که چهار رکن داشته باشد» (رامپوری، ۱۳۶۳: ذیل واژه)، «شطرنج معرب شترنگ فارسی، یعنی شش رنگ است» (معلوف، ۱۳۶۵؛ ذیل واژه)، «شطرنج معرب "شدرنج" است، به این معنی که هر کس بدان مشغول شود، رنج و ناراحتی‌اش از بین می‌رود. عده‌ای دیگر آن را معرب "صد رنگ" به معنی صد حیل و مکر و گاهی اصل آن را "شط رنج" به معنی کناره یا کرانهٔ رنج و تعب گفته‌اند» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واژه)، «چترنگ، به معنی چهار گوش و چترنگ کرتن "catrang kartan" به معنی شترنج بازی کردن است» (به نقل از فره‌وشی، ۱۳۵۹: ذیل واژه و همان، ۱۳۷۸: ۱۵ و جی.جاماسپ، ۱۳۷۱: ذیل گزارش چترنگ) و ...

کهن‌ترین سندی که در آن از لغت شطرنج بحث شده، کارنامهٔ اردشیر بابکان است: «اردوان، چونش اردشیر بدید، شاد شد، و گرامی کرد، و فرمود که: هر روز با فرزندان و سپه‌هرگان خویش به نخجیر و چوگان شوید، و اردشیر همگونه کرد. به یاری یزدان به چوگان و اسوباری و چترنگ و نواردشیر و دیگر فرهنگ از ایشان همگی چیر و ورد بود» (نقدی وند، ۱۳۸۲: ۸۴-۷۴). این بازی، دارای کارکردهای گوناگون است؛ از جمله تشحیذ ذهن: «شطرنج-بازی از بحر حکیمان و خداوندان فهم و خاطرهای تیز است» (راوندی، ۱۳۶۴: ۴۱۵)؛ «شطرنج باختن ذهن را صاف کند و فکر را قوی گرداند و عقل را بیفزاید» (آملی شمس‌الدین، ۱۳۸۱: ج ۳: ۵۶۱) یا اسباب معاشرت بوده است:

اسباب معاشرت مهیا	از لوح کمانچه و چغانه
طنبور و کتاب و نرد و شطرنج	چنگ و دف و نای و شاخ و شانه
بنهاده به پیش انوری را	گنجشک و کبوتر و کلانه

(انوری، ۱۳۷۲: ۴۲۵)

ولی آنچه مسلم است، این بازی برگرفته از آرایش سپاه در هنگام نبرد است: «گرچه در او فواید بسیار است و مصالح بی‌شمار، غرض کلی نهاد حرب است» (همان: ۴۱۴):

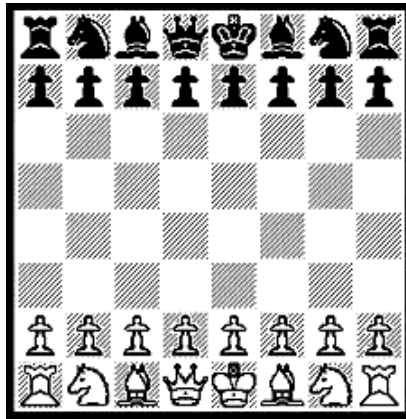
چون کنی از نطع خاک رقعہ شطرنج رزم از پس گرد نبرد چرخ شود خاکسار

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۱۸۰)

منشأ بازی شطرنج و چگونگی ساخت آن، هم‌چون نامش، اختلاف نظر دارند. راوندی دربارهٔ اختراع این بازی، می‌گوید: «شطرنج را حکمای هند نهادند و به نوشیروان عادل فرستادند و بزرجمهر آن را برگشاد و بر آن یک باب بیفزود، نوشیروان آن را به قیصر روم فرستاد، حکمای روم خاطر برگماشتند و ایشان نیز دو باب زیادت کردند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۴۰۷). «نیز از آنچه دربارهٔ شطرنج در شاهنامه ثعالبی آمده است معلوم می‌شود که مأخذ شاهنامه فردوسی و ثعالبی یکی بوده یا فردوسی از ثعالبی اقتباس نموده است؛ زیرا مطالب همانند است: چون عموم سلاطین مطیع نوشیروان بودند و علاوه بر خراج‌گذاری تحف و هدایای بسیار برای او می‌فرستادند. هندوستان هم علاوه بر هدایای گران‌بهای بسیار که برای او فرستاده بود یک‌دست اسباب‌بازی شطرنج هم به خدمت او تقدیم داشته سفیر خود را گفته بود به او بگوید: که اگر معنی آن را فهمیدی و به استخراج آن موفق شدی من خراج سالیانهٔ کشورم را برای تو می‌فرستم ولی چنانچه به حل آن موفق نگشتی من خراجی به تو مدیون نیستم. نوشیروان که می‌دانست فقط بوزرجمهر قادر به فهم آن است امر کرد که به حل آن بکوشد. بوزرجمهر پس از فکر و دقت بسیار به رموز و نقش مهره آن در محاربه با دیگری واقف گشته گفت این بازی، از نظر جنگ ساخته شده به مهره اصلی سمت شاه داده‌اند و آن که بعد ازوست وزیر و به مهره‌های بزرگ عنوان رؤسای قشون برای انجام کارهای مهم و پیاده‌ها سمت سربازی داده‌اند و حرکت آنها مقابله میدان جنگ را مجسم می‌سازد. فرستاده پادشاه هندوستان از فطانت او متعجب شد و از طرف مولای خود متعهد گردید که خراج را پردازد» (یکتایی، ۱۳۴۷: ۶۱). برخی نیز بر این باورند که شطرنج در ایران اختراع شده و سپس در هند رواج یافته و از آنجا به موطن خود بازگشته است. عده‌ای نیز منشأ شطرنج را بازی چترنگ می‌دانند که در قرن ششم

میلادی از هند به ایران وارد شده است. «اگر چه به فرض خاستگاه شطرنج ایران نباشد، ولی به هر حال ایرانیان در ترویج این بازی، نقش غیرقابل انکاری ایفا کرده‌اند، تا جایی که غربی‌ها این بازی را از ایرانیان اخذ کردند و شطرنج مستقیم یا غیرمستقیم، شاید در قرن ۱۰ میلادی یا پیش از آن به وسیله آن‌ها به اروپا راه یافته است» (نقدی وند، ۱۳۸۶: ۸۴-۷۴).

در این بازی پیاده‌ها به عنوان مبارزان در صف جلو (عرض دوم) و بقیه مهره‌ها (شاه، وزیر، فیل، اسب، رخ) در ردیف عقب (عرض اول) قرار دارند.



رخ / قلعه (Rokh / Rooks)

«رخ نام مهره‌ای از بازی شطرنج است که در صفحه شطرنج، در خانه‌های عرض و ستون به صورت مستقیم حرکت می‌کند و مهره‌های مسیر خود را از بازی خارج می‌سازد. ... رخ نام جانوری است که مانند عنقا در خارج وجود ندارد و آنچه گویند که فیل و کرگدن را طعمه بچه‌های خود می‌کند، غلط و دروغ است و یک مهره از مهره‌های شطرنج به نام او موسوم است و بعضی گویند به این معنی عربی است.» (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ذیل واژه) «در ریشه‌شناسی این واژه، بعضی از محققان مهره رخ را در بازی شطرنج با پرنده‌ای افسانه‌ای و عظیم‌الجثه که در هند می‌زیست مرتبط می‌دانند» (ذاکری، ۱۳۸۱: ۳۵). در کتاب نفایس‌الفنون نیز مطالبی ذکر

شده است که موید این مطلب است: «رخ جانوری است مانند شتر و او را دو کوهان باشد و دندان‌های پیشین تیز دارد و هیچ حیوانی ازو نجهد و از این جهت حکمای هند رخ شطرنج را بدو تشبیه کرده‌اند که او بر همه آلات غالب است لعاب دهن او و زبل و بول او زهر قاتل است و هر چه در نظر او آید صید کند به واسطه آنکه در دویدن با باد برابری کند» (ثروتیان، ۱۳۵۲: ۱۴۱) و این به نظر موجه است؛ چرا که مهره‌های کنار رخ (اسب، فیل و شتر) نیز از جمله حیوانات عظیم‌الجثه هستند و بر همین اساس است که رخ، «در بازی‌های قدیمی، قدرتمندترین مهره شطرنج به شمار می‌آمده است» (نقدی‌وند، ۱۳۸۱: ۵۶)

بیدق / پیاده / بیدق (*beydaq / Pawn*)

پیاده شطرنج، به ظاهر کم‌ارزش‌ترین مهره شطرنج است که اگر بتواند هفت خانه را بدون کشته شدن به سر برد، به یکی از مهره‌های فرزین، فیل، اسب، رخ تبدیل می‌شود و چون مهره فرزین با ارزش‌ترین مهره در بین مهره‌های مذکور است، به طور معمول شطرنج بازان این مهره را انتخاب می‌کنند و به این امر «ترفیع» گویند. برخلاف دیگر مهره‌ها، بیدق در هر دو بازی نمی‌تواند بیشتر از یک خانه حرکت کند، نوع حرکت بیدق مستقیم است و در مسیر هفت خانه پیش رو، باید با خطرات فراوانی مواجه شود و این در حالی است که در بیشتر مواقع کشته می‌شود و ترفیع مهره بیدق جز با تلاش و هوش شطرنج‌باز به دست نمی‌آید.

شاه (*Shah / King*)

به ظاهر با ارزش‌ترین مهره شطرنج است؛ اما به‌تنهایی هیچ قدرتی غیر از فرار از موقعیت‌های بحرانی ندارد. شاه در صفحه شطرنج در بین سایر مهره‌ها با ارزش‌ترین مهره است و چنانچه شاه مات شود، حریف با وجود داشتن تمام مهره‌ها نمی‌تواند به بازی ادامه دهد. در واقع وجود شاه شرط لازم برای ادامه بازی است.

بحث

اینک با توجه به این نمونه‌ها، به تحلیل سه بیت آغازین از یک غزل دلکش حافظ می‌پردازیم:

اقتراح بیت‌ی از دیوان حافظ

۱۰۱

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ‌اگره نیست
در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
تاچه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست

(حافظ، ۱۳۸۵: ۷۲)

حافظ در جای جای دیوان، خود را به عنوان رند، قلندر، عاشق، سرگشته، نظرباز، دردی
کش و ... معرفی کرده و مخالفت خود را با زاهد، واعظ، شیخ، امام شهر، مفتی، قاضی، صوفی و
... ابراز می‌کند و تقابل خود را با این گروه‌ها نشان می‌دهد:

ار طیره می‌نمایی و گر طعنه می‌زنی ما نیستیم معتقد مرد خود پسند

(همان: ۱۷۲)

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

(همان: ۷۲)

به خلدم دعوت ای زاهد مفرما که این سیب زرخ زان بوستان به

(همان: ۴۰۹)

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد

(همان: ۱۲۷)

در مصرع اول از ابیات مدنظر، حافظ به ملامت پارسانمایی و ظاهرپرستی زاهد می‌تازد و
در مصرع دوم بی‌توجهی به زاهدان عیب‌گو را بیان می‌کند:

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ‌اگره نیست

چنانچه قبلاً نیز بیان کرده است:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

(همان: ۷۷)

بد رندان مگو ای شیخ و هش دار که با مهر خدایی کینه داری

(همان: ۴۳۹)

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم شیوه مستی و رندی نرود از پیشم

(همان: ۳۳۲)

حافظ در بیت دوم، از باب ترغیب و تشویق، سالک را به طیّ طریق درصراط مستقیم فرامی خواند

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
در بیت سوم، حافظ با استفاده از بازی فکری شطرنج به انتقال اندیشه خود پرداخته و
موضوع دو بیت اول را به نحوی دیگر بیان کرده است. حافظ در مصرع اول با استفاده از آرایه
ایهام در واژه «رخ»، راه تأویل این بیت را چنان گشوده است که هر یک از حافظ پژوهان به زعم
خود، این بیت را شرح‌های گوناگون کرده‌اند. در واقع ایهام، شگرد اصلی این شاعر بزرگ است.
منوچهر مرتضوی در بیان این مشخصه شعر حافظ چنین می‌گوید: «ایهام بزرگ‌ترین هنر حافظ
و نمک دائم اشعار او و آن افیونی هوشربائی است که باده غزل حافظ را چنین مستی‌بخش و
دلکش و مردافکن کرده است. شاعر به کمک ایهام رشته‌ای برگردن مشتاقان شعر خود افکنده و
می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست و فقط با آشنایی با این هنر خواجه و دریافتن ایهامات شعر
اوست که می‌توان عروس نهان‌نشین حرمخانه طبع و ذوق آسمانی حافظ را از پشت هفت پرده
به بازار کشید» (مرتضوی، ۱۳۸۴: ۴۵۹). حافظ با توجه به شبکه معنایی واژه رخ (چهره، ظاهر،
مهرة شطرنج) و معنای فعلی «رخ‌نمایی» چنین می‌گوید: ما بیدق خود را بدون توجه به بازی
رخ خواهیم راند. حال این که جای بحث و تعمق مصرع دوم این بیت، بالاخص واژه «شاه»
است. خواجه به طور نامحسوس، دو صنعت ادبی «استخدام» و «ایهام تناسب» را چنان رندانه
به کار برده است که جز با تأمل، نمی‌توان ظرافت آن را درک کرد.

حافظ در این بیت با استفاده از صنعت ادبی «ایهام تناسب»، به خیال‌انگیزی آن افزوده
است. «شاه» به اعتبار واژه‌های «بیدق» و «رخ» و «عرصه» به معنی شاه شطرنج و به اعتبار
«رندان» به معنی شاه حکومتی است.

حال با تطبیق مشخصات «بیدق» و «رخ» با شخصیت‌های «رند» و «زاهد» در دیوان
حافظ و با توجه به سابقه ذهنی از شعر حافظ و ایراد دلایل ذیل، در پی اثبات این موضوع
هستیم که اراده ذهنی حافظ از ایراد بیدق و رخ، به ترتیب رند و زاهد است.

چون مباحث شطرنجی خواجه انگشت‌شمار است، برای اثبات مطلب از اشعار شاعران دیگر نیز استفاده نموده‌ایم:

مه‌ره رخ با توجه به جایگاه خود در گوشه‌های صفحه شطرنج و نیز طبقه زاهدان برای عوام‌فریبی و پارس‌نمایی، در دیوان حافظ، هر دو به گوشه‌نشینی معروف‌اند:

گیرد از دیگران کناره چو رخ صدرها گر برو دهند چو شاه

(انوری، ۱۳۶۴: ۳۶۴)

باش تا از هوس ابرو و چشمت پیوست زاهد گوشه‌نشین مست به محراب شود

(خواجه، ۱۳۶۹: ۲۵۶)

«رخ» در صفحه شطرنج هم‌ردیف با مهره‌های بارزش شطرنج مثل شاه و فرزین است و به عنوان سوار سنگین محسوب می‌شود. زاهد نیز در دیوان حافظ خود را در سلک بزرگان قرار می‌دهد:

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی‌مقام را

(حافظ، ۱۳۸۵: ۷۲)

واعظ شهر چو مهر ملک و شحنه گزید من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود

(همان: ۲۲۱)

یکی از صفات زاهد در اندیشه حافظ، ظاهرپرستی، ریا و سالوس است که ارتباط تنگاتنگ با معنای لغوی «رخ» و «رخ‌نمایی» دارد؛ چرا که «رخ» و «رخ‌نمایی» متضمن معنی ظاهر و تظاهر است:

به هیچ زاهد ظاهرپرست نگذشتم که زیر خرقه نه زنار داشت پنهانی

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

(همان: ۲۲۰)

تو شاه عرصه حسنی و هر که دید رخت به یک پیاده حسن رخ تو شد شهامت

(عمادالدین نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۹)

تا زمانی که مهره کنار و جلوی رخ حرکت نکنند، رخ قادر به حرکت نیست و در واقع در بند مهره‌های دیگر است. زاهد نیز در اندیشه حافظ دوستدار جاه و مقام و در بند آن‌ها است (خرمشاهی، ۱۳۸۱: ۳۶۷).

در بند بود رخ همه از اسب و پیاده هر چند همه نطع بود جایگه رخ
(سنایی، ۱۳۷۲: ۳۳)

واعظ‌شحنه‌شناس این عظمت گو مفروش زان که منزلگه سلطان دل مسکین من است
(حافظ، ۱۳۸۵: ۴۶)

گویا «بیدق» کم‌ارزش‌ترین مهره شطرنج است و رند و سالک نیز، ظاهراً در دیوان و اندیشه خواجه چهره‌ای بی‌قدر و مقدار دارد:

این یقین است که در عرصه ملک شطرنج برتر از شاه یکی نیست به تمکین و وقار
دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهد بیدقی، کم هنری، بی‌خطری، بی‌مقدار
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۲: ۳۲)

قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس
(حافظ، ۱۳۸۵: ۲۶۱)

چون من گدایی بی‌نشان مشکل‌بودیاری چنان سلطان کجا عیش نهران با رند بازاری کند
(همان: ۱۸۵)

«بیدق» در بازی شطرنج، با حرکت خانه به خانه خود و با تحمل مشکلات و خطرهای باید هفت خانه را طی کند تا ترفیع یابد. سالکان نیز همچون مهره بیدق باید «هفت شهر عشق» را پیموده، به فنا رسند.

سالک و بیدق ممکن است در رویارویی با خطرات کشته شده و یا اینکه توفیق یار شود و به مرحله نهایی رسند. در بازی شطرنج از بین ۸ پیاده، به طور معمول یک یا دو پیاده فرزین

می‌شوند و این پیاده‌های ترفیع یافته، کاملاً مطابق با «سی‌مرغ» داستان منطق الطیر عطار است که از بین هزاران مرغ، فقط «سی مرغ» به «سیمرغ» رسیدند.

دل که کنون بیدق است باش که فرزین شود چون که به پایان رسد هفت بیابان او
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۳۶۳)

خاقانی اگر بسیج رفتن داری در ره چو پیاده هفت مسکن داری
فرزین نتوانی شدن اندیشم از آن در راه بسی سپاه رهزن داری

(همان: ۷۳۹)

یکی از صفات «بیدق» به دلیل حرکت مستقیم او، راست روی است که کاملاً مطابق با بیت زیر است:

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

که حافظ در آن به سالک و صراط مستقیم پرداخته است:

فرزین مشو ای حکیم تا کژ نشوی آن به که پیاده باشی و راست روی

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۷۳۷)

پیاده که او راست آیین شود نگونسار گردد چو فرزین شود

(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۴۸)

هر که او بیدق این عرصه شود شاه شود وانکه دور افتد از این دایره گمراه شود

(واحدی، ۱۳۴۰: ۳۴۸)

با مقایسه دو مضمون «در حق ما هر چه گوید» در بیت اول با «تا چه بازی رخ نماید» در بیت سوم، وحدت موضوع و اختلاف مضامین آشکار می‌شود. هر دو مضمون، گویای موضوع واحدی است. حافظ در بیت اول چنین می‌گوید: زاهد ظاهر پرست هر چه گوید برای ما مهم

نیست، در بیت سوم نیز با تغییر مضمون، همین مطلب را تکرار می‌کند: ما به عنوان بیدق بدون توجه به بازی رخ، حرکت خواهیم کرد.

نگاهی به شرح‌های دیوان حافظ در مورد بیت مورد نظر

با نگاهی به شرح‌های معتبر دیوان حافظ در می‌یابیم که اکثر حافظ پژوهان، این بیت را از منظر بازی شطرنج تشریح نکرده و به معنای ساده آن قناعت کرده‌اند؛ «مراد از لفظ "شاه" در این بیت لفظ "کشت" می‌باشد که در بازی شطرنج در موقع تهدید شاه گویند. عجبا چه بازی رخ دهد که ما بیدق خواهیم راند زیرا عرصه شطرنج رندان مجال کشت گفتن نیست» (سودی، ۱۳۷۲: ۴۵۲). این در حالی است که لفظ «شاه» در هیچ کدام از شطرنجیات ادب فارسی، به معنی «کشت» گفتن نیامده است و بیان چنین معنایی با قید احتیاط دور از ذهن است؛ چون، فقط عبارت «شاه گفتن» به معنی «کشت گفتن» است نه صرف واژه شاه. رحیم ذوالنور نیز در کتاب «در جستجوی حافظ» معنایی کمابیش مشابه در نظر دارد؛ «گر چه نتیجه بازی را نمی‌دانم اما حرکت دیگری خواهیم کرد زیرا برایم محقق است که در صفحه شطرنج رندان شاه فرصت فرار از کیش حریف را ندارد» (ذوالنور، ۱۳۸۸:).

«مقصود این که در این روزگار برای رندان آزادمنش امکان این نیست که با شاه بازی کنند، یعنی به دستگاه سلطنت تعرض نمایند. با پیادگان خرده پا بازی می‌کنیم تا چه پیش آید» (انوری، ۱۳۷۴: ۲۱۳). با توجه به دیوان حافظ در می‌یابیم که این رندان هستند که به شاه توجه نمی‌کنند و خود در عالم صفا، بی‌نیاز از دستگاه حکومتی هستند، نه اینکه شاه التفاتی به رند نمی‌کند:

بر در می‌کده رندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

(حافظ، ۱۳۸۵: ۴۷۹)

«حافظ در برابر مشیت صادره از سوی خدا، مهره پیاده را برای نشان دادن تسلیم و رضا به پیش می‌کشد چرا که در عرصه شطرنج رندان جایی برای کبر و لجاج در برابر خواست خدا وجود ندارد. منتظریم تا ببینیم که از برج رخنه‌ناپذیر مشیت خداوندی چه حکمی برای ما صادر می‌شود تا ما برای نشان دادن تسلیم و رضای خود ضعیف‌ترین مهره خود را به استقبال آن

بفرستیم چون در عرصه شطرنج رندان برای ستیزه‌رویی و نخوت جایی نیست» (مظفری، ۱۳۸۷: ۹۳). اینکه نویسنده می‌گوید «عرصه شطرنج رندان محل کبر در برابر خدا نیست»؛ یعنی رندان صلاحیت این کار را ندارند، به نظر از منظور حافظ دور شده است؛ چرا که منظور خواجه، صلاحیت نداشتن شاه در عرصه شطرنج رندان است نه صلاحیت رندان و با توجه به اینکه «رخ» را «قلعه و برج» معنی کرده و بالطبع سخن از مشیت الهی به میان آورده است، با قید احتیاط درست نیست؛ زیرا با نگاهی گذرا به دیوان شعرا تا قرن هشتم، درمی‌یابیم که هیچ کدام از شاعران از واژه «قلعه» که امروزه در معنی «رخ» است، استفاده نکرده‌اند و بعد از قرن هشتم افرادی مانند امیر خسرو دهلوی از «قلعه» به معنی «رخ» شطرنج در شعر خود استفاده کردند:

ماندیم از آن حریف دل دزد زد قلعه و مهره رایگان برد

(امیر خسرو، ۱۳۶۱: ۵۳۷)

شاید به همین خاطر است که مولوی در بیان شکل ظاهری رخ به «قلعه و برج» امروزی اشاره نکرده است:

تا کی دو شاخه چون رخی تا کی چو بیذق کم تکی
تا کی چو فرزین کژ روی فرزانه شو فرزانه شو

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۱۳)

حتی با رجوع به معنای لغوی «رخ» به معنی حیوانی عظیم الجثه، در می‌یابیم که اکثر شاعران تا قرن هشتم با توجه با مهره‌های اسب و فیل - که حیواناتی بزرگ جثه هستند - معنای لغوی رخ را مد نظر داشتند.

«هنگامی که حرکت موثری به نظرش نمی‌رسد ناچار برای گذراندن وقت و رسیدن به فرصت مناسب پیاده‌ای می‌راند و منتظر بازی حریف می‌ماند. پیاده‌ای می‌رانیم تا ببینیم وضع بازی چه می‌شود، عرصه شطرنج رندان جولانگاه حرکت شاه نیست فعلاً نمی‌توان شاه را راند» (هروی، ۱۳۸۶: ۵۸۸). با وجود درستی دیدگاه هروی و وجود چنین حالتی در بازی شطرنج، باید گفت، موقعیتی دیگر در بازی شطرنج وجود دارد که دقیقاً عکس حالت مذکور است؛ در

این حالت، پیاده از فرط قدرت، بدون ترس از تأثیرگذاری مهره رخ به حرکت خود ادامه می‌دهد چرا که مطمئن است مهره رخ - با توجه به جایگاه و موقعیت خود در بازی - نمی‌تواند آن را از ادامه کار بازدارد.

تقی پورنامداریان و برزگر خالقی از معدود شارحانی هستند که به دیدگاه حافظ نزدیک شده‌اند و این در حالی است که در توضیح این ابیات کوچک‌ترین اشاره‌ای به چگونگی ارتباط منظور حافظ و بازی شطرنج نکرده‌اند: «آنچه پیش خواهد آمد، قابل پیش‌بینی نیست. اما خیر در همان است که پیش می‌آید. راهی که در نتیجه کوشش و حرکت اضطراری عاشق پدید می‌آید هر چه باشد صراط مستقیم است، گمراهی ندارد چون راه از پیش آماده و ساخته و پرداخته‌ای وجود نداشته است که انحراف از آن سبب گمراهی شود. عاشق شوریده در راهی می‌رود که عشق در زیر گام‌های او پدید می‌آورد، نه راهی که پیر سلامت جوی نشان می‌دهد. اگر کاروبار رند عاشق دل‌سوخته از این دست است که سر از پا نشناخته و شوریده وار حرکت می‌کند بی‌آن‌که از پیش به راه بیندیشد و به پیشامدها و خطرهای حتمی و محتمل، و بی‌آن‌که راه به فرمان پیر آغاز کرده باشد، پس آن‌کس که راه به فرمان آغاز می‌کند و جانب احتیاط را از پیش رعایت می‌کند، اگر چه به ظاهر عاشق می‌نماید، اما دل‌سوخته حقیقی نیست. چون احتیاط را رعایت کردن و به دستور پیری که ملامت‌گریز است، قدم در راهی که او می‌نماید گذاشتن، نشان عقل و هوشیاری است و مصلحت‌اندیشی. درست به همین سبب است اگر رند دل‌سوخته‌ای چون حافظ بدنام می‌شود و صوفیان بدنام نمی‌شوند» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۴۴۲) و «ما نیز کاری انجام می‌دهیم و پیاده‌ای می‌رانیم تا ببینیم که چه پیش می‌آید، زیرا عرصه زندگی رندان جای حرکت و جولان شاه نیست، به عبارت دیگر خواجه می‌فرماید: رندان به حاکمان و زرداران زمان بی‌اعتنا هستند» (برزگر خالقی، ۱۳۸۹: ۱۹۸).

آنچه فرضیه مدنظر را بیش از پیش تقویت می‌کند، قیاس مصرع دوم و پنجم این غزل است. حافظ در بیت دوم خطاب به زاهد چنین می‌گوید: «در حق ما هر چه گوید» حال آن‌که در مصرع پنجم درباره رخ می‌گوید: «تا چه بازی رخ نماید»؛ که هر دو مصرع موید فرضیه است.

یکی از شگردهای شاعران، استفاده از مضامین مختلف برای بیان موضوعی واحد است؛ حافظ، به عنوان یکی از شاعران بزرگ تاریخ ادب فارسی، در بیان اندیشه‌های خود از این روش به بهترین نحو استفاده کرده است. در بیت مد نظر که سومین بیت از یک غزل نغز و دلکش است، حافظ با تمهید مقدماتی از موضوع تقابل «رند» و «زاهد» و بی‌توجهی کردن امثال رندان و سالکان به زاهدان، در دو بیت آغازین، همان موضوع را در بیت سوم با تغییر هیپوگرام بیان داشته است. شعر حافظ در بیت اول گویای این مطلب است که زاهد پارسانما، خرده‌گیر و ظاهرپرست از حال ما رندان آگاهی ندارد و به همین خاطر، نگرش زاهدان به ما رندان ارزشی ندارد. در بیت دوم از باب تشویق در آمده، سلوک در راه راست را تجویز می‌کند؛ راهی که با وجود مشکلات بسیار، هیچ گمراهی در آن نیست. در بیت سوم با استفاده از ابیات پیشین و با تغییر مضمون، همان مطالب را بیان کرده است؛ ما (بیدق)، بدون توجه به واکنش زاهدان (رخ) به حرکت خود ادامه خواهیم داد؛ چرا که ما رندان در مسیر سلوک خود، حتی به شاهان نیز کوچک‌ترین توجهی نداریم.

آنچه فرضیه مد نظر را بیشتر تقویت می‌کند قیاس مصرع دوم و پنجم این غزل است. حافظ در بیت دوم خطاب به زاهد چنین می‌گوید: «در حق ما هر چه گوید» حال آنکه در مصرع پنجم درباره رخ می‌گوید: «تا چه بازی رخ نماید»؛ که هر دو مصرع موید فرضیه است. با نگاهی به شرح‌های مختلف دیوان حافظ، مشخص می‌شود که متأسفانه هیچ کدام از حافظ‌پژوهان نه فقط این بیت را از منظر بازی شطرنج بررسی نکرده‌اند، بلکه گاهی توضیحاتی مبهم و دور از ذهن ارائه داده‌اند که منجر به ابهام در معنای ابیات شده است.

منابع

- آشوری، داریوش، (۱۳۷۹)، عرفان و رندی در شعر حافظ، تهران، نشر مرکز.
- امیر خسرو دهلوی (۱۳۶۱)، دیوان، سعید نفیسی (با همت و کوشش م. درویش)، چاپ دوم، تهران، جاویدان.
- انوری ابیوردی، اوحدالدین محمد بن محمد. (۱۳۷۲)، دیوان (دو جلد)، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- انوری، حسن، (۱۳۷۴)، صدای سخن عشق، تهران، سخن.
- اوحدی مراغه‌ای، اوحدالدین، (۱۳۴۰)، کلیات اوحدی، با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران، امیر کبیر.
- برزگر خالقی، محمدرضا، (۱۳۸۹)، چاپ پنجم، شاخ نبات حافظ، تهران، زوار.
- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۲)، گمشده لب دریا، تهران، سخن.
- ثروتیان، بهروز، (۱۳۵۲)، فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- جی. جاماسپ، (۱۳۷۱)، متون پهلوی، گزارش سعید عریان، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- خاقانی، افضل‌الدین، (۱۳۷۸)، دیوان، مقابله و تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، چاپ ششم تهران، زوار.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۷۵)، حافظ نامه، تهران: علمی و فرهنگی، چ هفتم.
- خلف تبریزی، محمدحسین، (۱۳۶۲)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چاپ پنجم، تهران، امیر کبیر.
- خواجوی کرمانی، (۱۳۶۹)، دیوان، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ دوم، تهران، پازنگ.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۳)، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران.
- ذاکری، مصطفی، (۱۳۸۱-۸۲)، ریشه‌شناسی اصطلاحات شطرنج، نامه انجمن، شماره ۸.

- ذوالنور، رحیم، (۱۳۸۸)، در جستجوی حافظ، چاپ پنجم، تهران، انتشارات زوار.
- رامپوری، غیاث‌الدین، (۱۳۶۳)، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، سپهر.
- راوندی، محمد بن سلیمان، ۱۳۶۴، راحة الصدور و آیه‌ السور، به تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- سودی، محمد، (۱۳۷۲)، شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، چاپ هفتم، تهران، نگاه.
- سوزنی سمرقندی، محمد بن علی، (۱۳۳۸)، دیوان، تصحیح و مقدمه ناصر الدین شاه حسینی، تهران، امیرکبیر.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، (۱۳۶۲)، دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران، کتابخانه سنایی.
- حافظ، (۱۳۷۹)، دیوان، تدوین و تصحیح دیوان حافظ رشید عیوضی، تهران، امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، شاهنامه (هشت جلد)، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران، قطره.
- فره‌وشی، بهرام، (۱۳۵۸)، فرهنگ زبان پهلوی، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران.
- فره‌وشی، بهرام، (۱۳۷۸)، کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه بهرام فره‌وشی، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- مجیرالدین بیلقانی، (۱۳۵۸)، دیوان، تصحیح و تعلیق محمدآبادی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- مرتضوی، منوچهر، (۱۳۸۱)، مکتب حافظ (مقدمه بر حافظ‌شناسی)، تهران، توس.
- معلوف لوئیس، (۱۳۶۵)، المنجد، تهران، چاپ دوم، اسماعیلیان.
- مظفری، علیرضا، (۱۳۸۷)، وصل خورشید، تبریز، آیدین.
- مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۷۸)، کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.

- نسیمی، عمادالدین، (۱۳۷۲)، زندگی و اشعار، به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران، نشر نی.
- نظامی گنجه‌ای، (۱۳۷۸)، اقبال نامه، با حواشی و تصحیح حسن وحید دستگردی و به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم، تهران، قطره.
- نقدی وند، عزیز، (۱۳۸۲)، شطرنج از دیدگاه تاریخ و ادبیات، تهران، کلیدر.
- هروی، حسینعلی، (۱۳۸۶)، شرح غزل‌های حافظ، با کوشش زهرا شادمان، چاپ هفتم، تهران، فرهنگ نشر نو.
- یکتایی، مجید، (آذر و اسفند ۱۳۴۷)، پیشینه تاریخی شطرنج، مجله بررسی تاریخی، ش ۲۳ و ۲۴.